

مواضع علما در برابر کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هجری شمسی

حجت فلاح توتکار^۱

محسن پرویش^۲

چکیده: بزرگ‌ترین تحول جامعه‌ی سیاسی ایران در اواخر دهه‌ی ۱۲۹۰ هجری کودتای سوم اسفند به فرمان‌دهی رضاخان بود. شرایط سیاسی و اجتماعی ایران به گونه‌ای فراهم گردید که کودتا در بین علما و ملیون مقاومتی به وجود نیاورد.

در این پژوهش، با روش توصیفی - تحلیلی، مواضع علما در برابر این رخداد مورد توجه قرار گرفته است. با وجود سرخوردگی‌های ناشی از حوادث پس از مشروطه و انزوا و گوشه‌گیری بسیاری از علما در مدت پنج سالی که از کودتای ۱۲۹۹ هجری تا تغییر سلطنت قاجار به پهلوی به طول انجامید، علما نقش مهمی در امور سیاسی و اجتماعی ایفا کردند. در این ایام، اوضاع واحوال سیاسی ایران به تقویت قدرت نظامیان منجر شد. رضاخان با کودتا در جنبه‌ی سیاسی ظاهر شد و با اتکا بر قدرت نظامی به تثبیت موقعیت خود پرداخت. او نیز در مبارزه برای رسیدن به قدرت، تمایل به حفظ شعائر مذهبی را در دستور کار خود قرار داده بود. وی به این وسیله توانست نظر مساعد بسیاری از مردم و روحانیان داخل و خارج را نسبت به خود جلب نماید.

واژه‌های کلیدی: علما، کودتا، رضاخان، امنیت، ارزش‌های دینی

۱ استادیار و عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی قزوین hojjat.fallah@yahoo.com

۲ دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه بین‌المللی قزوین mohsen.parvish@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۰/۲۷، تاریخ تأیید: ۹۱/۲/۳۰

The *Ulema*'s Positions before the 3 Isfand 1299 A.H.D (21February 1920)Coup

Hojjat Fallah Totkar¹
Mohsen Parvish²

Abstract: Iran society entered a new era with 3Isf.(21Feb.)coup In 1299(1920). The leaders of the coup claimed the establishment of law and order and eradication of socio-political irregularities. In that socio-political situation there wasn't any common surate background for nationalists and *Ulema* (Muslim theologians) to resist against him. On the other hand, Reza khan which called himself *Sardarsepah* (lieutenant General)was the military leader and commander of coup, showing himself a religious man, he claimed to bring law and order. So many religious leaders and *Ulema* got a false positive attitude toward him and with regard to his claims didn't show any negative reaction or significant resistance against him. In his struggle for power Reza khan kept his eyes on adherence to religious values and customs. By doing so, he could attract many *Ulema* and clergymen of outside and inside the country to himself.

Keywords: *Ulema*(Muslim Theologian), Coup, Reza khan, Security, Religious Values

1 Assistant Professor of History in Imam Khomeini International University hojjat.fallah@yahoo.com

2 Senior Expert Student of Islamic Iran History in Qazvin Imam Khomeini International University
mohsen.parvish@yahoo.com

مقدمه

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هـ ش از جمله رخداد‌های مهم تاریخ معاصر ایران است که درست چهارده سال پس از انقلاب مشروطه به وقوع پیوست، این کودتا بنیان بسیاری از دست‌آوردهای مشروطه را از بین برد و زمینه‌ی حکومت استبدادی رضاخان را فراهم آورد. معرفی بیش از ۲۰ کابینه در این مدت کم، علامت بارز بیماری بی‌ثباتی حکومت در ایران به حساب می‌آمد. وقوع جنگ جهانی اول و گسترش امواج آن در ایران، آخرین رمق‌های ملت و دولت را بازستاند. تنها پایگاهی که مردم بدان تکیه می‌کردند و از آن امید نجات داشتند، مجلس بود که به تدریج به صورت ابزاری در دست نظامیان درآمد. آنچه مسلم است، انگلیسی‌ها در طی دوران حکومت قاجار به دنبال استراتژی به‌دست آوردن جای پا و تثبیت قدرت بلامنازع خود در ایران بودند، تا بدان وسیله برای عملی ساختن اقدامات گوناگون خود برنامه‌ریزی نمایند.

انگلستان برای انجام دادن کودتا در ایران، خود را نیازمند نیروی نظامی می‌دید. به‌همین منظور، ادموند آیرونساید فرمانده نظامی انگلیس در ایران، در اوایل مهر ۱۲۹۹ هجری شمسی وارد ایران شد تا ببیند در قبال اوضاع کنونی چه اقدامی باید صورت گیرد.^۱ در آن زمان، در ایران دو نیروی نظامی بیش‌تر وجود نداشت: ژاندارمری و قوای قزاق. انگلیسی‌ها توجه چندانی به ژاندارمری نداشتند؛ زیرا تربیت این نیروها موافق نظر ایشان نبود. رجال کارآمد و وطن‌پرست نمی‌توانستند اجراکننده‌ی مقاصد آن‌ها باشند. وجود مستشاران سوئدی و تربیت رجال کارآموده، انگلیسی‌ها را با مشکل مواجه ساخته بود. تنها نیرویی که می‌شد به آن تکیه کرد، قزاق‌ها بودند. افسران روسی سال‌ها در رأس تشکیلات این نیروی نظامی قرار داشتند.

نقشه‌ی انگلستان این بود که توسط مهره‌های داخلی مقاصد خود را در ایران تأمین کند.^۲ از این‌رو، انگلیسی‌ها استاروسلسکی فرمانده قوای قزاق را بر کنار و قاسم خان والی سردار همایون بهادر را به جای وی منصوب کردند.^۳ در این تغییر و تحول، رضاخان نیز در ۲۴ دی ۱۲۹۹ هـ ش به عنوان فرمانده تیپ قزاق منصوب شده بود.^۴ در اوایل اسفند ۱۲۹۹ هـ ش، قوای قزاق به فرماندهی رضاخان از قزوین به سوی تهران حرکت کرد و بدون هیچ‌گونه مشکل

۱ جواد شیخ الاسلامی (۱۳۷۲)، *سیمیای احمد شاه قاجار*، ج ۲، تهران: گفتار، صص ۱۸۰-۱۸۱.

۲ دنیس رایت (۱۳۶۵)، *ایرانیان در میان انگلیسی‌ها*، ترجمه‌ی کریم امامی، ج ۲، تهران: نشر نو، صص ۲۱۳-۲۱۴.

۳ استفانی کرونین (۱۳۷۷)، *ارتش و حکومت پهلوی*، ترجمه‌ی غلامرضا علی بابایی، تهران: نشرخجسته، ص ۱۳۸.

۴ شاهرخ وزیری (۱۳۸۰)، *نفت و قدرت در ایران*، ترجمه‌ی مرتضی ناقب‌فر، تهران: انتشارات عطائی، ص ۱۰۹.

جدی، در سوم اسفند تهران را تصرف نمود. احمدشاه قاجار از روی ترس و ناچاری، بدون هیچ واکنش جدی، رضاخان را به عنوان فرمانده کل قوا و همدست وی، سیدضیاءالدین طباطبایی را به سمت نخست وزیر منصوب کرد.

علما و روحانیان نیز در برابر کودتای رضاخان مواضع مختلفی اتخاذ نمودند: افرادی همچون سید حسن مدرس و شیخ حسین یزدی با این کودتا به شدت مخالفت نمودند و عده‌ای از علما، از جمله علمای عتبات، بر اثر شرایط سیاسی و اجتماعی به وجود آمده، واکنشی از خود نشان ندادند.

مقاله‌ی حاضر در پی پاسخ به این پرسش اساسی است که، شرایط و حوادث قبل و بعد از کودتا چه تأثیری در رفتار و واکنش علما در برابر کودتا داشته است؟ پرسش دیگری که ذهن را به خود مشغول می‌سازد این است که، اختلاف سیدحسن مدرس با رضاخان بر سر چه مسائلی بود؟

براساس فرضیه‌ی محقق، حوادث انقلاب مشروطه و بعد از آن، به خصوص قتل شیخ فضل‌الله نوری و ترور سیدعبدالله بهبهانی، موجب انزوا و سرخوردگی علما در برابر حوادث سیاسی شده بود و دیگر آن انسجام در بین علما نبود تا بتوانند در برابر کودتایچیان در آن شرایط به قیام برخیزند.

فرضیه‌ی دیگر در برابر پرسش دوم این است که، اختلاف اصلی مدرس با رضاخان بر سر عدم مشروعیت نظام جدید بر مبنای قانون اساسی بود. حکومت نظامی و حاکمیت قزاق‌ها بر کشور، با قانون اساسی و نظام مشروطه تعارض داشت. در مورد کودتا و زمینه‌ها و عوامل آن، کتاب‌ها و مقالات زیادی نگاشته شده است، اما تحقیق مستقلی که به مواضع علما و روحانیان در برابر کودتای سوم اسفند پرداخته باشد، دیده نمی‌شود.

مقدمه‌چینی برای کودتا و نقش انگلستان

سیدضیاءالدین طباطبایی به عنوان فرمانده سیاسی کودتا در نظر گرفته شده بود. پیش از کودتا، در تهران کمیته‌ای به نام کمیته‌ی آهن (کمیته‌ی زرگنده) تشکیل شده بود که سید ضیاء در رأس این کمیته قرار داشت و در واقع مقدمات کودتا در این جلسات بررسی می‌شد. محیط مافی تشکیل این کمیته را در تهران به دست انگلیسی‌ها عنوان می‌کند و می‌گوید این کمیته

مقدمات کودتا را فراهم نموده است. به این ترتیب، سیدضیاء به عنوان چهره‌ی قلمی و سیاسی کودتا مشخص شد.^۱

هدف آبرونساید از بازسازی نیروی قزاق و دادن فرمان‌دهی آن به دست رضاخان، آن بود که این نیرو تحت نظر فرمان‌دهان انگلیسی به نیرویی کارآمد تبدیل شود تا «اولاً در پناه آن موجبات خروج نیروهای انگلیسی فراهم گردد. ثانیاً این نیروی بازسازی‌شده قادر باشد تا پس از خروج نیروهای انگلیسی از ایران با تحریکات و حرکات نظامی بلشویکی و نیروهای جنگلی مقابله کند».^۲

در واقع می‌توان گفت، انتخاب رضاخان به عنوان رهبر نظامی کودتا توسط آبرونساید صورت گرفت. شاید به همین علت باشد که سیروس‌غنی آبرونساید را «پدرخوانده کودتا» نام نهاده است.^۳ احمدخان امیراحمدی در خاطراتش، ارتباط رضاخان و سید ضیاء و مأموران انگلیسی را به نحو آشکاری بیان می‌کند.^۴ البته به نظر می‌رسد که پیش از انتخاب رضاخان به رهبری کودتا، گویا انگلیس در فکر معرفی اسماعیل نوبری، نماینده‌ی مردم آذربایجان در مجلس دوم، بود؛ به طوری که نوبری گفته بود: «من بدست خارجی مخصوصاً بدست نظامی انقلاب نمی‌کنم و اگر بخواهم انقلاب کنم بدست یک افرادی انقلاب می‌کنم که وطن پرست و انقلابی باشد».^۵

اما سرانجام رضاخان به عنوان عامل کودتا برگزیده شد. آبرونساید در خاطرات خود، به رضاخان تأکید می‌کند که: «اقدام قهرآمیزی برای سرنگون کردن شاه خودکامه صورت ندهد و به دیگران هم اجازه و امکان چنان اقدامی را ندهد... [رضاخان] به من قول داد که به خواسته‌های من عمل کند».^۶

اگر چه مقامات انگلیسی منکر دخالت در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هجری هستند، اما

۱ محمدهاشم محیط‌مافی (۱۳۶۳)، *تاریخ انقلاب ایران*، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فدا، تهران: انتشارات فردوسی و علمی، ص ۱۵۶.

۲ محسن بهشتی سرشت (۱۳۸۰)، *نقش علما در سیاست*، تهران: پژوهشکده‌ی امام خمینی و انقلاب اسلامی، ص ۳۳۸.

۳ سیروس غنی (۱۳۷۷)، *برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها*، ترجمه‌ی حسن کامشاد، تهران: انتشارات نیلوفر، ص ۲۰۴.

۴ احمد امیراحمدی (۱۳۷۳)، *خاطرات نخستین سپهبد ایران*، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی، صص ۱۶۸-۱۶۹.

۵ حسین کی‌استوان (۱۳۵۵)، *سیاست موازنه‌ی منفی در مجلس چهاردهم*، ج ۱، تهران: انتشارات مصدق، ص ۶۵.

۶ ادmond آبرونساید (۱۳۷۳) *خاطرات سِری*، تهران: مؤسسه‌ی پژوهش و مطالعات فرهنگی و مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، ص ۲۱۹.

شواهد وقراین نشان دهنده‌ی این دخالت است. سیاست‌مداران انگلیسی بر آن شدند با تحمیل قرارداد ۱۹۱۹م، زمام اداری ایران را در دست گیرند؛ اما «وقوع انقلاب روسیه، در جدی شدن ملیون در مخالفت با این قرارداد مؤثر واقع شد» و حتی ملیون از دفتر آرمیتاژ اسمیت، رئیس کمیسیون مالی قرارداد ۱۹۱۹م، به «جوالدوزی»^۱ تعبیر می‌کردند. با بروز مخالفت‌های فراوان داخلی و خارجی علیه این قرارداد، تغییر جدی‌تر در سیاست انگلستان اجتناب‌ناپذیر می‌نمود.

نیکی کدی نیز تأیید می‌نماید که «انگلیسی‌ها پس از ناممکن دیدن اجرای قرار داد ۱۹۱۹ بر آن شدند تا راه‌حلهای دیگری بیابند».^۲ اما پرسش اصلی‌ای که به ذهن می‌رسد این است که، اقدام انگلستان در هدایت کودتا، چه دلایلی می‌تواند داشته باشد؟ مهم‌ترین دلایلی که انگلستان را وادار به انجام دادن این کودتا نمود، عبارت بودند از:

۱. به تازگی در روسیه انقلاب بلشویکی رخ داده بود و انگلیسی‌ها مصمم بودند تا از تأثیر هرج و مرج حاصل از آن بر نواحی شمال ایران جلوگیری کنند. به همین دلیل، نیروهای خود را، پس از خروج روس‌ها از ایران، به نواحی شمال کشور گسیل داشتند. مقابله با آثار انقلاب بلشویکی، نیازمند برقراری یک حکومت مقتدر مرکزی در ایران بود، تا ضمن پرکردن خلاء قدرت روسیه، به توسعه‌ی منافع خود و تسلط بر مناطق نفتی قفقاز و باکو نیز اقدام کند.^۳ وزیر امور خارجه‌ی وقت انگلیس، لرد ناتانیل جرج کرزن، نیز دلایلی برای حمایت از رضاخان طرح کرد؛ از جمله: تجدید حیات بلشویزم در شمال ایران و... چنین به نظر می‌آید گزارشی که نیکلسون برای چمبرلین، وزیر خارجه‌ی انگلیس، فرستاد، در حکم تیر خلاص بر پیکر بی‌رمق حکومت قاجاریه بود. او گزارش داد که «ایران سابق هرم سستی بود ایستاده بر قاعده‌اش، ایران کنونی هرم سستی است ایستاده روی سرش؛ بنابراین احتمال سقوط آن بیشتر است».^۴

۲. انگلیس همچنین در فکر خط حائلی در مقابل نفوذ شوروی در منطقه برای تأمین امنیت هندوستان بود. ژنرال دیکسون، یکی از فرمان‌دهان انگلیسی که مسئول تأمین ارتباط این نیروها در شرق ایران بوده است، در این خصوص چنین می‌گوید: «من یقین دارم که دولت انگلستان

۱ ابوالقاسم کحال‌زاده (۱۳۷۰)، دیده‌ها و شنیده‌ها؛ خاطرات ابوالقاسم کحال‌زاده، به کوشش مرتضی کامران، تهران: نشر البرز، ص ۴۱۸.

۲ نیکی کدی (۱۳۸۱)، ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان، ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس، ص ۱۳۲.

۳ احمد، نقیب‌زاده (۱۳۷۹)، دولت رضاشاه و نظام ایلی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۱۸.

۴ علی اصغر زرگر (۱۳۷۲)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره‌ی رضاشاه، ترجمه‌ی کاوه بیات، تهران: انتشارات پروین، ص ۱۵۲.

برای رفع خطر متصوره از هندوستان نهایت اشتیاق را دارد که دولت ایران یک دولت مستقل، دارای قوای نظامی و تأمینیه بشود تا بتواند از تخطی دیگران به بیطرفی خودش دفاع نموده، ضمناً دولت انگلستان در حفظ و نگهداری هندوستان آسایش خاطر داشته باشد.^۱

۳. نابسامانی و بحران‌های سیاسی - اجتماعی ناشی از ضعف قاجاریه در اداره‌ی امور کشور، منجر به پدید آمدن شرایطی شد که اقشار و گروه‌های مختلف، خواهان تغییر این وضعیت و سامان دادن، به اوضاع بودند؛ از این رو، دولت انگلیس این را بهانه‌ی خوبی برای تغییر حکومت در ایران می‌دانست. در واقع، نامنی، فقر و گرسنگی به پایه‌ای رسیده بود که انگلیسی‌ها از این قضیه به نفع خود استفاده کردند و با دادن پول و غذا به مردم، آن‌ها را به جاده‌سازی برای خود وادار می‌نمودند.^۲ انگلیسی‌ها به این اصل معتقد بودند که یک دیکتاتور نظامی مشکلاتشان را حل و از هر گونه دردسر در این کشور راحت خواهد کرد.^۳

۴. تأمین مطامع اقتصادی انگلیس در ایران، نیازمند برقراری امنیت در جامعه بود و این امنیت از دید انگلیسی‌ها جز با کودتا میسر نمی‌شد. از طرفی، هزینه‌ی سنگین حضور دایمی نیروهای انگلیسی در ایران، موضوعی بود که رفع آن جز از طریق برقراری یک حکومت مقتدر عملی نمی‌شد. از این رو، انگلیس بر آن بود که برای کاهش هزینه‌هایش در ایران و عدم باج‌دهی به حکام محلی، دولت مقتدر مرکزی و وابسته‌ای با هزینه‌ی کم‌تری تشکیل دهد.^۴

۵. احساس خطر از حرکت‌های استقلال‌طلبانه‌ی مردم در نقاط مختلف ایران، عامل دیگری بود که لندن را به ایجاد یک دولت نیرومند مرکزی در ایران ترغیب می‌کرد. قیام شیخ محمد خیابانی،^۵ جنبش میرزا کوچک خان جنگلی،^۶ قیام کلنل محمدتقی خان پسیان، و خیزش‌های پراکنده در شهرهای مختلف، انگلیسی‌ها را نگران ساخت و ضرورت استقرار یک حکومت نظامی در کشور را برای آنان ایجاب کرد. در واقع انگلیس می‌خواست در این موقعیت بحرانی

۱ کاوه، بیات (۱۳۶۹)، «قرارداد ۹۱۹۹ و تشکیل قشون متحدالشکل در ایران»، تاریخ معاصر ایران، کتاب دوم، تهران، مؤسسه‌ی پژوهش و مطالعات فرهنگی، ص ۱۲۶

۲ دنسترویل (۱۳۵۸)، امپریالیسم انگلیس در ایران و قفقاز، ترجمه‌ی حسن انصاری، تهران: انتشارات منوچهری، ص ۱۴۰.

۳ شاپور رواسانی [بی تا]، دولت و حکومت در ایران، تهران: انتشارات شمع، ص ۱۱۹.

۴ یان ریشار و دیگران (۱۳۷۷)، ایران در قرن بیستم، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر البرز، ص ۸۴.

۵ برای آگاهی بیش‌تر از قیام شیخ محمد خیابانی، ر.ک: قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز (۱۳۴۶)، تهران: صفی علیشاه.

۶ ر.ک: ابراهیم فخرایی (۱۳۶۶)، سردار جنگل میرزا کوچک خان، تهران: انتشارات جاویدان؛ کمره‌ای (۱۳۸۲)، روزنامه‌ی خاطرات سید محمد کمره‌ای، به کوشش محمدجواد مرادی‌نیا، تهران: نشر شیراز؛ قیام جنگل (یادداشت‌های میرزا اسماعیل جنگلی خواهرزاده‌ی میرزا کوچک خان) (۱۳۵۷)، تهران: انتشارات جاویدان.

یکی از اعمال قدرت‌مند خود را به صورت منجی به مردم تحمیل کند و با تشکیل یک حکومت مرکزی مقتدر، به اهداف خود در ایران دست پیدا کند.^۱ لازم به ذکر است که منابع داخلی، ضمن اذعان به ناامنی اجتماعی، معتقد بودند که دولت انگلیس برخی از عناصر شرور را تحریک به آشوب می‌کرد، تا در داخل و خارج انتشار دهد که دولت مرکزی قادر به حفظ امنیت نیست. برای مثال، در آن آشفته بازار، «در زنجان، خوزستان، خراسان، تفنگچی‌های خوانین و مالکین هر چه می‌خواستند کردند».^۲

برخورد کودتاگران با علما و روحانیان

نیروهای قزاق به فرمان‌دهی رضاخان، از قزوین - محل استقرار خود- به تهران حرکت کردند. با توجه به این که فرمان‌ده نیروهای ژاندارم و دیگر محافظان شهر، قبلاً توسط انگلیسی‌ها تطمیع شده بودند، نیروهای قزاق بدون هیچ مشکل جدی تهران را تصرف کردند و متعاقباً حکومت کودتا در تهران مستقر شد. روز بعد، احمدشاه با فشار انگلیسی‌ها و نظامیان، طی دست‌خطی، سیدضیاء‌الدین طباطبایی را به ریاست وزرابی منصوب کرد.^۳ چرا که دولت سیدضیاء یکی از مدافعان انگلیس بود.^۴ به طوری که روزنامه‌ی حقیقت در شماره‌ی ۹۶ خود بر این امر تأکید دارد: «تمام ایرانیان به خوبی می‌دانند که مسلک و عقیده اساسی او [سیدضیاء] سیاست و حقوق انگلیس در ایران بود».^۵

پس از اعلام حکومت نظامی، عده‌ای از رجال سرشناس قاجاری و سیاسی‌ها به امر سیدضیاء‌الدین طباطبایی دست‌گیر شدند. در واقع، فهرست دست‌گیرشدگان از سه‌روز قبل مشخص شده بود.^۶ از مشهورترین دست‌گیرشدگان می‌توان عبدالحسین میرزا فرمانفرما، میرزا احمدخان - قوام‌السلطنه، نصرت‌الدوله فیروز، محمدولی خان تنکابنی (سپهسالار اعظم)، محمدولی خان سپهسالار، شیخ محمدحسین استرآبادی، سیدمحمداسلامبولچی، سردار معظم خراسانی (عبدالحسین تیمورتاش)، حاج محمدحسین معین‌الرعایا، سیدحسن مدرس، سیدمحمدتدین، فرخی‌یزدی (مدیر روزنامه‌ی

۱ غلامحسین قراقرزلو (۱۳۸۳)، *جنگ‌های لرستان*، تهران: انتشارات اقبال، ص ۲۶.

۲ *تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران* (۱۳۷۳)، به کوشش ع. باقی، قم: چاپ باقری، ص ۵۹.

۳ عصر پهلوی به روایت اسناد (۱۳۷۹)، به کوشش علیرضا زهیری، تهران: دفتر نشر و پخش معارف، سند شماره‌ی ۲، ص ۲۲.

۴ امیل لوسونور (۱۳۶۸)، *نفوذ انگلیسیها در ایران*، ترجمه‌ی محمدباقر ترشیزی، تهران: کتاب برای همه، ص ۱۴۹.

۵ روزنامه‌ی حقیقت، ش ۹۶، یکم جوزا (خرداد) ۱۳۰۱، ص ۲.

۶ لوسونور، همان، ص ۱۴۳.

طوفان) و ملک الشعراى بهار را نام برد.^۱ تا روز ۵ اسفند، ۲۰۰ نفر دست گیر شدند،^۲ و بعدها این تعداد به ۴۰۰ الی ۵۰۰ نفر رسید.^۳ به قول ملک الشعراى بهار، هر کس سرش به کلاهش می‌ارزید، در همان روز اول کودتا گرفتار شد، مگر معدودی از افراد که امید هم‌فکری و همراهی از آن‌ها داشتند و یا از دست‌گیری آن‌ها ترسان بودند و نمی‌توانستند مهر خیانت به او بچسبانند.^۴ خود سیدضیاء طی نطقی در دفاع از کودتا گفته بود: «من وقتی که رئیس الوزاء بودم یک‌عده را توقیف کردم. یک‌عده از دوله‌ها و سلطنه‌ها».^۵

علی دشتی، که خود نیز در این ایام در زندان به سر می‌برد، در مورد دست‌گیری افراد توسط سیدضیاء، می‌نویسد:

«سیدضیاء الدین هر کس را که در عقاید خود راسخ می‌بیند و تصور می‌کند عوام فریبی‌های وی او را نمی‌فریبد به زندان می‌اندازد و برای اشتباه‌کاری مثنی استفاده‌جوی را نیز ضمیمه آنها می‌کند».^۶

دست‌گیری عده‌ای از علماء، از جمله سیدحسن‌مدرس، نخستین سؤالی بود که بر سر کودتاچیان سایه انداخت. در میان بازداشت‌شدگان، اسامی روحانیانی همچون، شیخ جلال یمین‌الملک و سیدعلی قمی دیده می‌شود که به دستور سیدضیاء دست‌گیر شدند.^۷ البته پس از این‌که عمیدالملک اجازه‌ی ملاقات با یمین‌الملک را از سوی سیدضیاء دریافت کرد، برای آزادی او بسیار تلاش نمود و سرانجام در ۲۳ اسفند دستور آزادی وی صادر شد.^۸ بر طبق گفته‌ی حسین مکی، روحانیان دیگری به نام‌های شیخ محمدحسین استرآبادی و آقا ضیاء عراقی نیز جزو دست‌گیرشدگان بودند.^۹ کودتاچیان یکی از روحانیان به نام سیدعبدالرحیم خلخالی را نیز دست‌گیر کردند. اما گویا بر اساس دستور سیدضیاء به حاکم نظامی تهران، ایشان پس از دادن

۱ حسین مکی (۱۳۶۳)، تاریخ بیست ساله‌ی ایران، ج ۱، تهران: نشر ناشر، ص ۲۳۶.

۲ لوسونور، همان، صص ۱۴۴-۱۴۵.

۳ مستوفی (۱۳۷۱)، شرح زندگانی من، ج ۳، تهران: انتشارات زوار، ص ۲۱۳.

۴ ملک الشعراى بهار (۱۳۷۱)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، صص ۸۸-۸۹.

۵ مکی، همان، ص ۱۴۹.

۶ علی دشتی (۱۳۸۰)، ایام محبس، زیر نظر مهدی ماحوزی، تهران: انتشارات اساطیر، ص ۱۶.

۷ اسناد کابینه‌ی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۱۳۷۴)، به کوشش حسن مرسلوند، تهران: نشر تاریخ ایران، سند شماره‌ی ۱/۱۸۷، ص ۱۵۵.

۸ همان، سند شماره‌ی ۱/۷۲، ص ۱۴۰.

۹ مکی، همان، ص ۲۳۶.

تعهد مبنی بر عدم واردشدن در بعضی از جریانات، آزاد شدند.^۱ در بین محبوسان نام حاج شیخ اسحاق رشتی (فرزند میرزا حبیب‌الله رشتی)، آقا ضیاء‌الدین - نوری (فرزند و وصی شیخ فضل‌الله نوری)، شیخ محمدحسین استرآبادی، میرزا طاهر تنکابنی، میرزا علی‌کازرونی و شیخ محمدحسین یزدی نیز دیده می‌شود.^۲ نیروهای کودتاجی همچنین چندین بار درصدد دست‌گیری و زندانی کردن امام جمعه‌ی خوبی برآمدند، که البته به علت عزیمت ایشان به حضرت عبدالعظیم^(ع)، نتوانستند به وی دست یابند.^۳ فشار آنان تا آن‌جا شدید بود که فرزندان امام جمعه، برای حفظ جان خویش، از سفارت فرانسه در تهران درخواست پناهندگی کردند.^۴

از جمله‌ی روحانیان دیگری که توسط سیدضیاء دست‌گیر شده بود، شیخ محمدعلی بهجت‌العلما بود. در سندی که از اسناد کابینه‌ی کودتای سوم اسفندباقی مانده، این مسئله آشکار می‌شود. بهجت‌العلما نامه‌ای به رئیس‌الوزرا نوشت و درخواست نمود او را از زندان آزاد کنند: «...مقرر بفرمایید بنده را مرخص بنمایند تا از پرتو مراحم کامله که شامل حال تمام طبقات است با آسایش خاطر مشغول تربیت و پرستاری اولاد خود و همگی مشغول دعاگویی ذات کامل البرکات حضرت اشرف باشیم».^۵

حتی دولت کودتا برای اهل منبر نامه‌هایی خصوصی فرستاد و به آن‌ها اخطار کرد که از پرداختن به امور سیاسی بپرهیزند و فقط به مسائل اخلاقی و احکام توجه داشته باشند.^۶ یکی از این علما آقا سیدرضا بود که حکومت نظامی تهران به ایشان اخطار نمود که «...سبک ورشته صحبت منبری خود را تغییر داده فقط در رشته مسائل و اخلاق صحبت بنماید. آن هم با کمال نزاکت و ابداً مذاکره از مقامات عالیه و اولیای محترم به هیچ‌وجه ننمایند». حتی یک نفر مفتش هم مأمور کردند که «مواظب صحبت و مذاکرات منبری او بشود».^۷

۱ / اسناد کابینه‌ی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، سندشماره‌ی ۱/۳۴، ص ۱۰۱.

۲ / سردار اسعد پختیاری (۱۳۷۲)، خاطرات، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات اساطیر، ص ۴۳.

۳ / حسن مرسلوند (۱۳۷۵)، زندگی‌نامه‌ی رجال و مشاهیر ایران، ج ۱، تهران: انتشارات الهام، ص ۲۳۷؛ لوسونور، همان، ص ۱۴۴.

۴ / لوسونور، همان، ص ۱۴۵.

۵ / همان، سند شماره‌ی ۱/۵۳، ص ۱۲۰.

۶ / اعلامیه‌های حکومت نظامی، توصیه به وعظ مبنی بر پرهیز از مطرح نمودن مسائل سیاسی در منابر و مساجد، سازمان اسناد و کتابخانه‌ی ملی تهران، شماره‌ی بازیابی ۲۹۳/۵۶۵۰، محل در آرشو ۲۰۳، ۱۵ آبان، شماره‌ی فیش ۰۰۴۵۰۰۴۱.

۷ / موسی حقانی (زمستان ۱۳۷۹)، «ایران از قرارداد ۱۹۱۹ تا کودتای سوم اسفند به روایت اسناد»، تاریخ معاصر ایران، ص ۴، ش ۱۵ و ۱۶، سندشماره‌ی ۷۷، ص ۳۱۵.

اکثر دست‌گیرشدگان در باغ‌های اطراف تهران بازداشت شده بودند. تنها سیدحسن مدرس و شیخ حسین یزدی از طبقه‌ی روحانیان را با گاری روانه‌ی قزوین نمودند و تا پایان حکومت سه‌ماهه‌ی سیدضیاء در تبعید به‌سر می‌بردند.^۱ به‌طوری که در نامه‌ی رئیس مالیه‌ی قزوین به وزارت مالیه در مورد محبوسین کودتای ۱۲۹۹ هـ.ش کاملاً این امر مشهود است:

«مقام منیع وزارت جلیله مالیه دامت شوکته محترماً معروض می‌دارد مطابق صورت و اسناد خرجی که اداره نظمیه به اداره مالیه فرستاده است، معادل ۱۱۴۳/۶۵ قران بابت مخارج محبوسین (آقای نصیرالسلطنه، آقا سیدحسن مدرس، آقا شیخ حسین یزدی) از تاریخ ۲۸ برج حوت لغایت ۹ حمل از اداره مالیه مطالبه می‌نماید...»^۲ رئیس مالیه‌ی قزوین، ابراهیم

ملک‌الشعراى بهار، که خود از دوستان سیدضیاء به شمار می‌آمد، دست‌گیری این افراد را اشتباه دانسته و چنین اظهار داشته است: «اولاً، اشخاصی را بدون تناسب توقیف کرد، مدرس و شیخ حسین یزدی، حاج مجدالدوله، فرمانفرما و تیمورتاش و رهنما و دشتی و فرخی و فدایی و من و سید هاشم و کیل و جماعتی کثیر از این قبیل همه حبس شدند. من در محبس نمره دو که شبانه به آنجا وارد شدم هنگامه عجیب و غوغایی تماشایی دیدم، از پیرمرد هشتادساله تا پسر چهارده ساله که او را با زیرشلواری از خانه کشیده و آورده بودند در آنجا یافتم و مشغول سخنرانی برای آنها شدم».^۳

به نظر می‌رسد، نفوذ مدرس در صحنه‌ی اجتماع و مخالفت وی با قرارداد ۱۹۱۹ هـ.ش، عوامل انگلیسی کودتا را برآن داشت تا بیش‌تر مراقب او باشند. مواضع مدرس در قبال ماهیت کودتای سوم اسفند کاملاً واضح و روشن بود. مدرس در مجلس چهارم به ماهیت انگلیسی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هـ.ش و عواقب زیان‌آفرین آن اشاره کرده است. از جمله در جلسه‌ی چهارم مورخ پنجشنبه ۵ مرداد ۱۳۰۰ هـ.ش، هنگام مخالفت با اعتبارنامه‌ی سلطان محمدخان - عامری نائینی، به کودتا و کودتاچیان حمله نمود؛ چنان که در بخشی از سخنان او آمده است:

«اجازه خواستم در این موقع بعضی عرایضی بکنم و آن این است هر کس شبهه و شکی داشته باشد که این وضعیات که پیش آمده، وضعیاتی بوده که به دست یک ایرانی نبود، بنده او را تکذیب می‌کنم و تمام دنیا هم باید او را تکذیب کنند. یک دوستی که ما همیشه دوست او

۱ میرزا حسن فرنیاب (۱۳۸۸)، *خاطرات*، به کوشش مهدی نورمحمدی، تهران: انتشارات سخن، ص ۱۲۳.

۲ عصر پهلوی به روایت اسناد، سندشماره‌ی ۴، ص ۲۴.

۳ ملک‌الشعراى بهار، همان، ص ۹۵.

بودیم، و بعدها خواهیم بود، که از همسایگان ماست و به هیچ وقت ما از او انتفاع نبردیم، یک بیرقی به دست یک کسی داد که برضد اساس مملکت و استقلال مملکت و مشروطیت و سلطنت اقدام کنند... کودتائی برخلاف مجلس، برخلاف قانون اساسی، برخلاف مایه قانون اساسی که قرآن باشد...»^۱

به اعتقاد مدرس، جوهر قانون اساسی قرآن بوده است و کودتاچیان با این قانون و جوهر آن به مخالفت برخاسته و علیه مسلمانان قیام کرده بودند. مدرس نه تنها دگرگونی‌های بسیار مهلک در عرصه‌ی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی را از اهداف پشت پرده‌ی کودتاگران انگلیسی و عوامل آن‌ها می‌دانست، بلکه به هم ریختن اوضاع اقتصادی جامعه‌ی ایران و نابود کردن تکاپوهای ملی و بومی در اقتصاد را نیز از اهداف کودتاگران می‌دانست.

اگرچه امیل لوسوئور، در دوران کودتا در مدرسه‌ی علوم سیاسی تهران تدریس می‌کرد و شاهد این وقایع بود، در شرح حوادث دوران ریاست وزرای سید ضیاء نوشته است: «روحانیان در مساجد، عمّال ملّیون در بازار، توی پیاده‌روها و بساطی‌ها در خیابان‌ها در گوشه و کنار و حتی در اجتماعات خصوصی، فکر مردم را آماده، و ذهن ایشان را درباره‌ی خیانت بزرگ سید-ضیاء که به انگلیس‌ها فروخته شده بود روشن می‌نمودند»^۲.

کودتاچیان و شعایر مذهبی

در نخستین اطلاعیه‌ای که رضاخان و سید ضیاء صادر کرده بودند، حمایت کودتاچیان از شعائر مذهبی به وضوح دیده می‌شود. رضاخان این اطلاعیه را تحت عنوان «حکم می‌کنم» صادر نموده بود:

«...ماده سوم. کسانی که از طرف قوای نظامی و پلیس مظنون به مخل آسایش و انتظامات واقع شوند فوراً جلب و مجازات سخت خواهند شد.

ماده ششم. در تمام مغازه‌های شراب فروشی و عرق فروشی، تاتر و سینما توگرافها و کلوپ-های قمار باید بسته شود و هر مست دیده شود به محکمه نظامی جلب خواهد شد»^۳. ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۳۹ - رضا.

۱ مشروح مذاکرات مجلس چهارم، جلسه‌ی ۴۵، ۱۳۰۰، ص ۴؛ محمد ترکمان (۱۳۷۴)، آراء، اندیشه‌ها و فلسفه‌ی سیاسی مدرس، تهران: نشر هزاران، ص ۵۶.

۲ لوسوئور، همان، ص ۱۵۴.

۳ اسناد کابینه‌ی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، همان، سند شماره‌ی ۷/۱، ص ۲۸۴؛ مستوفی، همان، ج ۳، ص ۲۱۵.

به هر حال، مواد این اطلاعیه نشان می‌داد که کودتاچیان به دنبال این هستند که مشروب فروشی‌ها و قمارخانه‌ها را ببندند و در پی ایجاد نظم و آرامش در کشور هستند، و این امر مورد پسند مذهبی‌ها قرار گرفت. از طرف دیگر، بیانیه‌ای از سوی سیدضیاء منتشر شد که متضمن خواسته‌های اصلی مردم بود و نظر مساعد روحانیان و سایر اقشار را به سوی خود جلب می‌کرد. در این اطلاعیه آمده بود:

«لازم است، قیمت و زحمات و مشقت کارگران و دهقانان سنجیده گشته و دوره فلاکت و بدبختی آنان خاتمه یابد، برای [حصول به] این مقصود، اولین اقدامی که باید به عمل آید تقسیم خالصجات و اراضی دولتی مابین دهقانان و همین طور وضع قوانینی که زارع را از املاک اربابی بیشتر بهره‌مند سازد و در معاملات با دهقانان تعدیلی شود...»^۱

پس از کودتا نیز، دولت برآمده از آن به ریاست سید ضیاء‌الدین طباطبایی، با وجود تظاهر در انجام دادن برخی از احکام و شعائر اسلامی (نظیر اذان اول وقت در ادارات، استعمال دوغ به جای مشروبات الکلی در ضیافت‌های رسمی و...)، با علما درگیر بود. عین السلطنه، شاهد مطلع واقعه، با اشاره به محبوسان کودتا، نوشته است: «بلا استثنا هریک از علما خواهش ملاقات از رئیس‌الوزرا [سید ضیاء] نمودند جواب داد وقت ندارم. من علما را هیچ روز بیرونها ندیدم، همگی انزوا دارند پدرش [سید علی طباطبایی یزدی] هم چند توسطی کرد، [سید ضیاء] به او نوشت: بهتر این است قم تشریف ببرید، شما را به امور دولت و سیاست چه کار؟!»^۲

با گذشت زمان، اقدامات شبه‌اصلاحی سیدضیاء نتایج مثبتی در پی نداشت. محمدمصدق در قبال رئیس‌الوزرای سید ضیاء موضع‌گیری کرد و در تلگرافی به احمدشاه خطر بروز اغتشاش در فارس را به سبب این مسئله گوشزد نمود.^۳ احمد شاه خیلی زود به این نتیجه رسید که می‌تواند برای کنارزدن سید ضیاء بر قدرت رضاخان تکیه کند. به هر تقدیر، این جریان، آغاز برخوردی جدی با سید ضیاء بود. سرانجام، سیدضیاء، پس از ۳ ماه زمام‌داری، از کار برکنار شد و به فلسطین رفت.^۴ روز سوم خرداد کابینه‌ی سیدضیاء با اشاره‌ی شاه و حمایت رضاخان

۱ همان، سندشماره ۷/۲، ص ۲۸۶؛ عین السلطنه (۱۳۷۹)، *روزنامه خاطرات عین السلطنه*، ج ۸، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: انتشارات اساطیر، صص ۵۸۹۳-۵۸۹۴.

۲ همان، ج ۸، ص ۵۹۷۸.

۳ محمد مصدق (۱۳۶۵)، *خاطرات و تألمات مصدق*، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی، ص ۱۲۶.

۴ لنزوسکی (۱۳۷۷)، *مروری بر سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی*، تهران: نشر دادگستر، ص ۱۱۰.

سرنگون گردید.^۱

علی امینی در خاطرات خود آورده است که: با حمایت مادرش (فخرالدوله، عمه‌ی احمدشاه) در واپسین روزهای حکومت سیدضیاء، چادر بزرگی در خانه‌ی آیت‌الله سید محمد بهبهانی (فرزند سید عبدالله بهبهانی پیشوای معرفت مشروطه) در تهران برپا گردید و قرار شد در روز معینی که آیت‌الله اعلام خواهد کرد، مردم بازارها را ببندند و اعتصاب عمومی صورت گیرد و مخالفان کودتا در خانه‌ی بهبهانی بست بنشینند و عزل دولت را خواستار شوند؛ که البته کناره‌گیری سریع و هراسناک رئیس دولت (سید ضیاء) از حکومت، در اثر تهدیدهایی که علیه وی صورت گرفت، نیاز به اعتصاب مردم و تحصن آنان در خانه‌ی بهبهانی را منتفی ساخت و رهبر سیاسی کودتا خیلی زودتر از آنچه تصور می‌رفت، عرصه را خالی کرد.^۲

به این صورت کودتایی که به سرعت برنامه‌ریزی و اجرا شده بود، به همان سرعت مرد شماره‌ی یک خود را از دست داد. البته، در این میان، فشارهای رضاخان را نیز نباید نادیده گرفت. هوشنگ صباحی نیز (ضمن اشاره به فشار رضاخان روی سید ضیاء برای استعفای وی از پست ریاست وزرایی، و ترک کشور)، با استناد به تلگراف مستر نورمن (سفیر انگلیس در ایران و دخیل در کودتای ۱۲۹۹ ه.ش) به لرد کرزن وزیر خارجه‌ی بریتانیا، در ۶ ژوئن ۱۹۲۱ م (خرداد ۱۳۰۰ ه.ش)، نوشت: «جمعیت عظیمی که از وضع مالیات‌های جدید به خشم آمده بودند، و به تحریک ملاها که سید ضیاء را به عنوان عامل انگلیس محکوم می‌کردند، کوشید به اقامت‌گاه رئیس‌الوزرا حمله کند. روز بعد سید ضیاء تهران را به سوی تبعیدگاه خود در بین‌النهرین ترک کرد».^۳

پس از سقوط کابینه‌ی سیدضیاء، و پیش از افتتاح مجلس چهارم، بیانیه‌ای از طرف چندتن از نمایندگان، از جمله سیدحسن مدرس، میرزاهاشم آشتیانی، میرزا علی کازرونی، حاج‌شیخ-اسدالله محلاتی و دیگران، علیه کابینه‌ی سیدضیاء منتشر شد که تحت عنوان «بیانیه‌ی حقیقت» معروف و منتشر شد. حسین مکی معتقد است که این بیانیه به قلم نصرت‌الدوله فیروز نوشته شده است.^۴ در واقع، هدف اصلی از انتشار این بیانیه، انتقاد از محبوس شدن عده‌ی زیادی از روحانیان و منتقدان در پایتخت و ولایات بود. همچنین، در بخشی از این بیانیه به این موضوع

۱ جان فوران (۱۳۸۵)، مقاومت شکننده، ترجمه‌ی احمد تدین، تهران: نشر رسا، ص ۳۰۳.

۲ علی امینی (۱۳۷۷)، خاطرات، به کوشش یعقوب توکلی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی - حوزه‌ی هنری، صص ۱۴-۱۶.

۳ هوشنگ صباحی (۱۳۷۹)، سیاست انگلیس و پادشاهی رضا خان، ترجمه‌ی پروانه ستاری، تهران: انتشارات گفتار، ص ۲۲۶.

۴ مکی، همان، ج ۱، ص ۳۸۸.

اشاره شده بود که قواعد اسلامی و قوانین اساسی مملکت پایمال شده و مجلس شورای ملی که باید افتتاح می‌شد، تعطیل گردیده است.^۱

واکنش علما در برابر کودتا

چیزی که پیداست این است که علما در مقابل کودتای سیدضیاء و رضاخان از خود مقاومتی نشان ندادند و مانع مهمی برسر راه او ایجاد نکردند. این امر می‌تواند علت‌های متفاوتی داشته باشد. از جمله‌ی این علل عبارت بودند از:

۱. شرایط به‌وجودآمده در ایران و همچنین سرخوردگی علما و روحانیان از مشروطه و مشروطه‌خواهی.^۲ شرایط سیاسی و اجتماعی ایران به گونه‌ای بود که رخداد کودتا، نه تنها در بین علما و ملیون مقاومتی برنینگیخت، بلکه به مرور زمان و بر اثر سیاست‌های رضاخان، آن‌ها را تا حدودی به طرف خود نیز جلب نمود. از زمان امضای فرمان مشروطیت تا این دوران، روحانیان به تدریج از صحنه‌ی فعال سیاسی کشور کنار کشیده یا کنار گذاشته شدند.^۳ در مقابله‌ی مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان، بخشی از روحانیان که خواهان اجرای دقیق اسلام بودند، از صحنه خارج گشتند. تحولات و جریاناتی که در طی انقلاب مشروطه به‌وجود آمد، چنین نشان می‌دهد که تا حدود زیادی موقعیت روحانیان تضعیف شد. مهم‌تر این که، پس از اعدام شیخ فضل‌الله نوری و ترور سیدعبدالله بهبهانی، بیش‌تر روحانیان دچار سرخوردگی و انزوا شدند.^۴ بخش دوم از روحانیان که با مشروطه‌خواهان همراهی می‌کردند، در جریان استبداد صغیر و عمدتاً بعد از آن، و در جریان منازعات مجلس دوم، کنار رفتند. انگ ارتجاع و استبداد نشانه‌هایی بود که در روزنامه‌های آن زمان به کار می‌رفت و جو اجتماعی را از دست آنان می‌گرفت. با کنار رفتن روحانیانی که طبق سنت اجتماعی زمان رهبری توده‌های مردم را به عهده داشتند، توده‌ی مردم نیز از صحنه کنار رفتند.

در فاصله‌ی شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی اول و تعطیل گشتن مجلس، تا شروع مجلس

۱ اسناد روحانیت و مجلس، ج ۲، سند شماره‌ی ۳، ۳۱ خرداد ۱۳۰۰، صص ۲۵-۲۷.

۲ حامد الگار (۱۳۷۵)، «نیروهای مذهبی در قرن بیستم»، سلسله‌ی پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: طرح نو، ص ۲۷۹.

۳ سیداحمد تفرشی حسینی (۱۳۵۱)، روزنامه‌ی اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۱۱۳.

۴ میرزا محمد ناظم الاسلام کرمانی (۱۳۶۱)، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، ج ۵، مقدمه، تهران: انتشارات آگاه، ج ۳، ص ۵۳۵.

چهارم، نوزده کابینه بر سر کار آمدند تا آن که سرانجام مجلس چهارم در اول تیرماه ۱۳۰۰ هجری شمسی بازگشایی شد. در این مدت، علاوه بر جنگ جهانی اول، قرارداد و ثوق الدوله و کودتای سوم اسفند هم بر آشفته‌گی محیط سیاسی ایران و نفوذ اجانب افزود. این در حالی است که مهم‌ترین حرکت از طرف علما، تأسیس حوزه‌ی علمیه‌ی قم در سال ۱۳۰۰ هـ.ش بود؛ که در کنار حرکت‌های سیاسی پراکنده‌ی علما، می‌توان از آن به عنوان بزرگ‌ترین و ماندگارترین تحول یاد کرد.

۲. علاوه بر این، خطر ظهور کمونیسم در مرزهای شمالی ایران، تهدید نفوذ آن در جوامع اسلامی و همچنین حوادث سیاسی عراق و برخورد انگلیسی‌ها و دولت دست‌نشانده‌ی آنان در عراق (فیصل) با علما و تبعید ایشان به ایران از سوی، و اقتدار روزافزون رضاخان و سرکوب ایلات و عشایر باغی و فراهم ساختن امنیت نسبی در جامعه از سوی دیگر، همه موجباتی فراهم آورد تا اصلاح-طلبان به حکومت کودتا امیدوار شوند.

به عبارتی، بخش دیگری از موفقیت رضاخان، به حوادث عراق و موضع‌گیری علمای ایرانی مقیم عتبات برمی‌گشت. به دنبال کوشش علمای عراق در مبارزات استقلال‌طلبی این کشور، سیاست دولت انگلستان در حاکم گردانیدن ملک فیصل بر عراق، با انعقاد یک قرارداد با وی صورت پذیرفت. اما علمای ایرانی آن را به رسمیت نشناختند و خواستار خروج نیروهای انگلیس از عراق شدند. دولت عراق دوتن از علما (شیخ محمدخالی‌زاده و سیدمحمدصدر) را تبعید کرد. متعاقب آن، علمای ایرانی نجف و کربلا به عنوان اعتراض به ایران آمدند. در واقع، تنها پایگاه آنان ایران بود. این علما خواستار ثبات هرچه سریع‌تر ایران و ایجاد یک حکومت متمرکز بودند، تا در صورت لزوم از آنان حمایت کند. در نتیجه، آنان انتظار داشتند که رضاخان این پشتیبانی را به عمل آورد. این عمل موجب شد تا رضاخان با حمایت علمای مهاجر، مخالفت‌های ایجاد شده علیه خویش را مهار کند. هم‌زمان با ورود علما به ایران، جو شدید ضدانگلیسی به دنبال قرارداد ۱۹۱۹م حکم فرما شده بود. بنابراین، روحانیان تبعیدی، هنگام ورود به خاک ایران مورد پذیرایی دولت قرار گرفتند. احمدشاه و محمدمصطفی‌السلطنه، وزیر امور خارجه‌ی وقت، برای علما تلگراف‌های خوش‌آمد به کرمانشاه فرستادند.^۱

رضاخان نیز بر آن شد تا می‌تواند، از این قضیه بیش‌ترین بهره‌برداری را به عمل آورد.

۱ حائری، عبدالهادی حائری (۱۳۸۱)، تشیع و مشروطیت، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۱۷۵.

در نتیجه، درصد حمایت از علما برآمد. در تلگرافی که رضاخان وزیر جنگ به علما و مراجع تقلید مهاجر فرستاد، ورود ایشان را به کرمانشاه خیر مقدم گفت. وی خطاب به ایشان نوشت: «به امیر لشکر غرب هم که این دو روزه وارد و شرفیاب می شود دستور موکد داده شده است که در اطاعت فرمایشات خودداری ننمایند». رضاخان همچنین در هنگام بازگشت علما به عراق، هیئت همراهی را برای بدرقه‌ی آنان فرستاد.

۳. عامل بعدی را باید در مواضع پیچیده و بعضاً حمایت‌گرانه‌ی کودتاچیان از شعایر مذهبی دانست. رضاخان دستور داده بود مجالس عزاداری برپا نمایند و مثل سردار سپه طاقه‌ی شال به علم‌های دسته‌های محلات ببندند، و به این وسیله توانست نظر مساعد بسیاری از مردم و روحانیان داخل و خارج را نسبت به خود جلب نماید. به گفته‌ی عبدالله مستوفی، این اقدامات محویت زیادی برای سردار سپه ایجاد کرد.^۲ اعظام قدسی نیز در این باره می‌نویسد:

«سردار سپه پس از موفقیت‌های فوق‌الذکر به فکر افتاد که حالا باید توجه مردم را به خود جلب و معتقد به خود نماید و بهترین راه هم اعمال مذهبی، خاصه عزاداری است که عامه طبقات متوجه خواهند گردید. من اتفاقاً ماه محرم که عموم مردم مشغول عزاداری و مجالس در تمام تهران دایر است. سردار سپه روز دهم محرم (عاشورا) دسته قزاق با یک هیأت از صاحب منصبان در جلو و افراد با بیرق‌ها و کتل با نظم و تشکیلات مخصوص از قزاق‌خانه حرکت [کردند و از] میدان توپخانه، خیابان ناصریه به بازار آمده، صاحب منصبان در جلو و جلوی آنها سردار سپه با یقه باز و روی سرش کلاه و غالب آنها به سرشان گل زده بودند و پای-برهنه وارد بازار شدند و دسته سینه‌زن از افراد، چند قدم ایستاده، نوحه خوان می‌خواند و افراد سینه می‌زدند. مشاهده این حال در مردم خوشباور خالی از تأثیر نبود و شخص وزیر جنگ از این پس بین عامه مردم یک شخص مذهبی و مخصوصاً پایبند به عزاداری که ایرانیان خیلی به آن علاقه‌مندند معرفی شد». به حدی که «بعضی از وعاظ و روضه‌خوانها، روی منابر از او تعریف و او را دعا می‌کردند».^۳ از جمله‌ی، این وعاظ می‌توان به حاجی اسحاق آیت‌الله‌زاده، پسر حاجی میرزا حبیب‌الله رشتی، ساکن نجف، اشاره کرد که از مداحان رضاخان بوده است.^۴ یحیی دولت‌آبادی نیز می‌نویسد: «ماه محرم رسیده است و در اداره قشونی روضه‌خوانی

۱ هفته نامه‌ی راه نجات (۸ تیر ۱۳۰۲)، س ۸، ش ۸، ص ۱.

۲ مستوفی، همان، ج ۳، صص ۴۶۱-۴۶۲.

۳ حسن اعظام قدسی (۱۳۷۹)، خاطرات من یا تاریخ صدساله‌ی ایران، ج ۲، تهران: نشر کارنگ، ص ۶۹۳.

۴ فروپاشی قاجار و برآمدن پهلوی (۱۳۸۷)، ترجمه‌ی غلامحسین میرزا صالح، تهران: انتشارات نگاه معاصر، ص ۳۷۲.

می‌کنند شاه به ملاحظه سردار سپه به مجلس روضه‌خوانی نظامیان آمده است و در غرفه‌ای روی صندلی نشسته و در کنار این غرفه چند تن از روحانیان نشسته‌اند. سردار سپه هم با مشیرالدوله رئیس‌الوزرا اندکی دورتر، نگارنده به کرسی شاه از همه نزدیک‌تر است...»^۱

کودتا بیش از همه برای رضا خان میرپنج سکوی پرتاب بود. در طی چند سال، او، سردار سپه، وزیر جنگ، نخست وزیر و در نهایت مؤسس سلسله‌ی پهلوی شد. در همان روز کودتا، احمد شاه، رضاخان را به سردار سپه ملقب ساخت. خود رضاخان در هشتم اسفند، در این زمینه بیانی‌ای صادر کرد. در این بیانیه آمده بود:

«اینجانب از طرف قرین الشرف اعلیحضرت شاهنشاهی به منصب سرداری و لقب سردار سپه مفتخر و سرفراز گردیده، تشکرات غلامانه خود را به خاک‌پای مهر اعتلای ملوکانه تقدیم و از درگاه حضرت احدیت توفیق و استمداد می‌جویم که با تمام قوا از عهده هر گونه خدمتگزاری و جانفشانی برآمده پاس حق‌شناسی را به جای آورم-رضا»^۲.

در واقع، رضا شاه شدن رضاخان، آهسته و بی‌وقفه بود. او از چهره‌ای ناشناخته تبدیل به نخستین پادشاه پهلوی گردید. به قول آبراهامیان، «در حالی که با انقلاب مشروطه‌ی سال‌های ۱۲۸۵-۱۲۸۸ ش، نظام مشروطه‌ی لیبرال جای‌گزین استبداد قاجاری شده بود، کودتای ۱۲۹۹ هـ نیز در راستای از بین بردن ساختار پارلمانی و ایجاد حکومت مطلقه‌ی پهلوی بود»^۳.

از آنچه گذشت، چنین به دست می‌آید که مجموعه‌ی شرایط سیاسی و اجتماعی در ایران و عراق موجب گشت تا علما در مقابل کودتای رضاخان واکنشی از خود نشان ندهند و همان‌طور که گفته شد، تنها سیدحسن مدرس بود که کودتا را کاملاً مغایر با قانون اساسی ایران و قرآن معرفی کرد. البته، در کنار مدرس، علمای دیگری که تعدادشان بسیار اندک بود، همچون میرزاهاشم آشتیانی، به مخالفت با کودتا برخاستند.^۴

نتیجه

شرایط سیاسی و اجتماعی ایران پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هـ به گونه‌ای بود که مقاومتی در بین ملیون و علما در برابر کودتا شکل نگرفت، بلکه به دلیل سیاست‌های مذهبی

۱ دولت آبادی، همان، ج ۴، ص ۲۹۹.

۲ ملک الشعراء بهار، همان، ج ۱، ص ۸۷.

۳ یرواند آبراهامیان (۱۳۸۶)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه‌ی احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، ص ۱۲۹.

۴ روزن‌شمار تاریخ معاصر ایران (۱۳۸۹)، ج ۲، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ص ۱۳۰.

رضاخان و تمایل به حفظ شعائر اسلامی، وی توانست نظر مساعد آن‌ها را به خود جلب نماید. حوادث سیاسی عراق و مهاجرت و تبعید علما و روحانیان از عتبات به ایران و ظهور و نفوذ کمونیسم در مرزهای شمالی کشور از یک سو، و امنیت نسبی‌ای که رضاخان با سرکوبی عشایر و ایلات ایجاد کرده بود از سوی دیگر موجب شد شمار بسیاری به رضاخان امیدوار شوند. آشفته‌گی و هرج و مرجی که در جامعه وجود داشت، زمینه‌ی پذیرش حاکمیت واحد مقتدری را ایجاد کرده بود، با پدید آمدن چنین وضعیتی، روحانیان از به قدرت رسیدن رضاخان حمایت کردند و این موضوع تا حد زیادی ناشی از سرخوردگی آن‌ها از تحولات پس از مشروطیت و تاحدی تحت تأثیر شرکت مداوم و آشکار رضاخان در مراسم مذهبی، پیش از تحکیم موقعیت او، بود. تنها حسن مدرس بود که به طور جدی با کودتای رضاخان مخالفت نمود و کودتا را خلاف قانون اساسی دانست.

منابع و مآخذ

الف. کتاب‌ها

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۶) *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه‌ی احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آبرونساید، ادموند (۱۳۷۳) *خاطرات سری*، تهران: مؤسسه‌ی پژوهش و مطالعات فرهنگی و مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا.
- الگار، حامد (۱۳۷۵)، «نیروهای مذهبی در قرن بیستم»، *سلسله‌ی پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج*، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: انتشارات طرح نو.
- *اسناد کابینه‌ی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹* (۱۳۷۴)، به کوشش حسن مرسلوند، تهران: نشر تاریخ ایران.
- *اسناد روحانیت و مجلس* (۱۳۷۴)، به کوشش منصوره تدین پور، ج ۲، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- اعظام قدسی، حسن (۱۳۷۹)، *خاطرات من یا تاریخ صدساله‌ی ایران*، ج ۲، تهران: نشر کارنگ.
- امیراحمدی، احمد (۱۳۷۳)، *خاطرات نخستین سپهبد ایران*، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهشهای فرهنگی.
- امینی، علی (۱۳۷۷)، *خاطرات*، به کوشش یعقوب توکلی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی - حوزه‌ی هنری.
- بهشتی سرشت، محسن (۱۳۸۰)، *تقش علما در سیاست*، تهران: پژوهشکده‌ی امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- بیات، کاوه (۱۳۶۹)، *قرار داد ۱۹۱۹* و تشکیل قشون متحالشکل در ایران، تهران: تاریخ معاصر ایران، کتاب دوم.
- *تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران* (۱۳۷۳)، به کوشش ع. باقی، قم: چاپ باقری.

- ترکمان، محمد (۱۳۷۴)، آراء، اندیشه‌ها و فلسفه‌ی سیاسی مدرس، تهران: نشر هزاران.
- حائری عبدالهادی (۱۳۸۱)، تشیع و مشروطیت، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- دشتی، علی (۱۳۸۰)، ایام محبس، زیر نظر دکتر مهدی ماحوزی، تهران: انتشارات اساطیر.
- دنسترویل (۱۳۵۸)، امیرالیسم انگلیس در ایران و قفقاز، ترجمه‌ی حسن انصاری، تهران: انتشارات منوچهری.
- رایت، دنیس (۱۳۶۵)، ایرانیان در میان انگلیسیها، ترجمه‌ی کریم امامی، ج ۲، [بی‌جا]، نشر نو.
- رواسانی، شاپور [بی‌تا]، دولت و حکومت در ایران، تهران: انتشارات شمع.
- روزشمار تاریخ معاصر ایران (۱۳۸۹)، ج ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
- ریشاریان و دیگران (۱۳۷۷)، ایران در قرن بیستم، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز.
- زرگر، علی اصغر (۱۳۷۲)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره‌ی رضاشاه، ترجمه‌ی کاوه بیات، تهران: نشر پروین.
- جعفر قلی خان سردار سعدی‌خانی (۱۳۷۲)، خاطرات، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات اساطیر.
- شیخ الاسلامی، جواد (۱۳۷۲)، سیمای احمد شاه قاجار، ج ۲، تهران: انتشارات گفتار.
- صباحی، هوشنگ (۱۳۷۹)، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاخان، ترجمه‌ی پروانه ستاری، تهران: انتشارات گفتار.
- عصر پهلوی به روایت اسناد (۱۳۷۹)، به کوشش علیرضا زهیری، تهران: دفتر نشر و پخش معارف.
- عین السلطنه (۱۳۷۹)، روزنامه خاطرات عین السلطنه، به کوشش مسعود سالور - ایرج افشار، ج ۸، تهران: انتشارات اساطیر.
- غنی، سیروس (۱۳۷۷)، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ترجمه‌ی حسن کامشاد، تهران: انتشارات نیلوفر.
- فرنی، میرزا حسن (۱۳۸۸)، خاطرات، به کوشش مهدی نورمحمدی، تهران: انتشارات سخن.
- فروپاشی قاجار و برآمدن پهلوی (۱۳۸۷)، ترجمه‌ی غلامحسین میرزا صالح، تهران: انتشارات نگاه معاصر.
- فوران، جان (۱۳۸۵)، مقاومت شکننده، ترجمه‌ی احمد تدین، تهران: نشر رسا.
- قراگزلو، غلامحسین (۱۳۸۳)، جنگهای لرستان، تهران: انتشارات اقبال.
- کحالزاده، ابوالقاسم (۱۳۷۰)، دیده‌ها و شنیده‌ها؛ خاطرات ابوالقاسم کحالزاده، به کوشش مرتضی کامران، تهران: نشر البرز.
- کدی، نیکی (۱۳۸۱)، ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان، ترجمه‌ی مهدی حقیقت‌خواه، تهران: انتشارات ققنوس.
- کرونین، استفانی (۱۳۷۷)، ارتش و حکومت پهلوی، ترجمه‌ی غلامرضا علی بابایی، تهران: نشر خجسته.
- کی استوان، حسین (۱۳۵۵)، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، ج ۱، تهران: انتشارات مصدق.
- لنزوسکی، جرج (۱۳۷۷)، مروری بر سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران: نشر دادگستر.
- لوسوئور، امیل (۱۳۶۸)، نفوذ انگلیسیها در ایران، ترجمه‌ی محمدباقر ترشیزی، تهران: کتاب برای همه.
- محیط مافی، محمد هاشم (۱۳۶۳)، تاریخ انقلاب ایران، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فدا، تهران: انتشارات فردوسی و علمی.
- مرسلوند، حسن (۱۳۷۵)، زندگی نامه رجال و مشاهیر ایران، ج ۱، تهران: انتشارات الهام.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۷۱)، شرح زندگی من، ج ۳، تهران: انتشارات زوار.

- مصدق، محمد (۱۳۶۵)، *خاطرات و تألمات مصدق*، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی.
- مکی، حسین (۱۳۶۳)، *تاریخ بیست سالی ایران*، ج ۱، تهران: نشر ناشر.
- ملک الشعراى بهار، محمدتقی (۱۳۷۱)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی*، ج ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- نقیب زاده احمد (۱۳۷۹)، *دولت رضاشاه و نظام ایلی*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- وزیرى، شاهرخ (۱۳۸۰)، *نصت و قدرت در ایران*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: انتشارات عطائی.

ب. روزنامه

- *روزنامه حقیقت*، ش ۹۶، ص ۲.

Archive of SID